

تاریخ نویسی صفویه

● زهرا علی محمدی

تاکنون در زمینه‌ی معرفی آثار دوره‌ی صفویه و نقد و بررسی متون آن دوره، کتبی چون تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ از جهانبخش ثواقب، اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری عصر صفوی از محمد باقر آرام چاپ شده و به صورت پراکنده در کتبی چون شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از عزیزالله بیات و تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون و ... آمده است؛ ولیکن کتاب حاضر، اثر شعله کویین در نوع خود پدیده‌ای خاص در عرصه‌ی نقد متون تاریخی دوره‌ی صفویه و دارای دیدگاهی نو است. در حقیقت مبنای این کتاب، رساله‌ی دکتری خانم شعله‌ی کویین^۱ در دانشگاه شیکاگو است که تألیف آن را به راهنمایی پروفسور جان. ای. وودز^۲ به انجام رسانیده است. خانم کویین زبان و ادبیات فارسی نیز آموخته است و به گفته‌ی خود وی، در طی کلاس‌های قرائت متون تاریخی دوره‌ی تیموری، به تاریخ‌نویسی ایرانی علاقه‌مند شده است.

کتاب شامل سه بخش و هفت فصل است. عنوان بخش نخست کتاب «تاریخ‌نویسی» است و نویسنده در مقدمه‌ی فصل اول آن، در مورد تاریخ‌نویسی عصر صفوی، تاریخ‌نگاری اسلامی، ساختار وقایع‌نگاری عصر صفوی و نیز تحقیقات معاصرین در این باب، توضیحاتی ارائه می‌دهد.

دوره‌ی میانه که بنیان‌گذاری سلسله‌ی صفوی پایان می‌یابد، هم‌زمان است با ظهور تاریخ‌نویسی ایرانی. در این دوره جهان اسلام دچار تحولات عمیق و جدی شد. فارسی‌زبانان و ترک‌زبانان در هم آمیختند و تاریخ‌نویسی تنوع فراوانی یافت. بنا به نظر مؤلف، بر اساس تحقیقات وودز، در مورد تاریخ‌نگاری دوره‌ی تیموری، می‌توان تاریخ‌نگاری صفوی را تبیین کرد و آن را ادامه‌ی تاریخ‌نگاری دوره‌ی تیموری دانست. به عقیده‌ی وودز، تاریخ‌نگاران دوره‌ی تیموری، تاریخ‌خاندان تیمور را بازنویسی کردند و به آن رنگ اسلامی دادند تا عناصر مربوط به دوره‌ی اولیه حکومت مغول و دوره‌ی چنگیز را از آن بزدايند. صفویان این سنت را از تیموریان به ارث بردند، هرچند متأثر از تاریخ‌نویسی غرب قلمرو خود نیز بودند. نخستین مورخان عصر صفوی، آثار خویش را در هرات پدید آوردند، شهری در شرق ایران و پایتخت تیموریان. بنابراین مورخان عصر صفوی، در موضوع و روش بسیار دنباله‌رو مورخان تیموری شدند.

نویسنده در بخش مقدمه به نوع روش تحقیقی و سؤالات خویش،



- تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی؛ اندیشه، گردهم‌برداری و مشروعیت در متون تاریخی عهد صفویه
- شعله. ای. کویین
- مترجم دکتر منصور صفت‌گل
- تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، چاپ اول، ۱۳۸۷، تعداد صفحات: ۲۴۳.

است. ۴- تکلمه‌ال‌اخبار اثر عبدی بیگ شیرازی، که مورخ آن را در دربار صفویه در قزوین نگاشت. ۵- احسن‌التواریخ، تألیف حسن بیگ روملو که مورخ آن را در عهد شاه اسماعیل دوم به سال ۹۸۵ به اتمام رساند.

وقایع‌نگاری‌های عهد شاه عباس یکم

۱- خلاصه‌التواریخ: قاضی احمد ابراهیمی حسینی القمی آن را در سال ۹۹۹ به پایان رساند. خلاصه‌التواریخ اثری پنج جلدی بوده که تنها جلد پنجم آن که رویدادهای مربوط به سلسله صفویه را از خاستگاه آنان تا سال ۹۹۹ در برمی‌گیرد، باقی مانده است. ۲- فتوحات همایون: اثر سیاقی نظام که در سال ۱۰۰۷ تألیف شده است. ۳- نقاوه‌الآثار فی ذکر‌الاکابر: محمود بن هدایت الله افوشنه‌ای نطنزی آن را در سال ۱۰۰۷ تألیف کرد. این اثر رویدادهای عصر صفوی از آخرین روزهای حیات شاه تهماسب تا سال یازدهم سلطنت شاه عباس یکم را در برمی‌گیرد. ۴- تاریخ قزلباشان: مؤلف گمنام این کتاب را در فاصله سال‌های ۱۰۰۷ و ۱۰۱۳ تألیف کرده است. تاریخ قزلباشان فهرست بسیار مختصر قبایل اصلی قزلباش و بعضی از قبایل فرعی آن‌ها و به مثابه‌ی فهرستی از امیران اصلی هر یک از این قبایل است. ۵- تاریخ عباسی: جلال‌الدین منجم یزدی منجم رسمی دربار شاه عباس یکم، آن را در سال ۱۰۲۰-۲۱ تألیف کرده است که شامل رویدادهای عصر شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد خدابنده و شاه عباس یکم است. ۶- تاریخ عالم‌آرای عباسی: اسکندر بیگ منشی نخستین بخش کتاب خویش را در سال ۱۰۲۰ تألیف و دومین بخش آن را در سال ۱۰۳۸ به اتمام رساند.

نویسنده با ذکر توضیحاتی در مورد منابع مذکور، تاریخ عالم‌آرای عباسی را شکل‌دهنده‌ی زمینه‌ی اساسی مطالعات صفوی دانسته و اعلام کرده که این منبع مبنای بسیاری از فرض و گمان‌ها و استنتاج‌ها درباره تاریخ صفویه شده است. ۴ وی سه نوع سبک تاریخ‌نویسی را در دوره صفویه مشخص کرده است.

الف: مکتب تاریخ‌نویسی هرات که خواندمیر و امیر محمود سنت تاریخ‌نویسی خانوادگی یعنی روش میرخواند را ادامه دادند. هرات از جمله شهرهایی بود که پس از سقوط تیموریان و یورش‌های بعدی ازبکان و صفویان، همچنان کانون حمایت از مورخان و تاریخ‌نویسی باقی ماند.

ب: جریان دوم تاریخ‌نویسی بعد از روی کار آمدن شاه تهماسب، توسط منجمان درباری صفوی شکل گرفت. بسیاری از مورخان مربوط به این جریان مثل قاضی احمد و نطنزی، قزوینی یا قزوین نشین بودند.

ج: جریان سوم در اواخر عهد حاکمیت صفویان ظهور کرد که به قولی «سنت مبتکرانه» تاریخ صفوی نامیده شده است. مشخصه‌های آن عبارتند از نمایشی کردن و بزرگنمایی - ابداع اعمال و گفتار پهلوانانه - تأکید بر روابط شخصی - گفتگو و مناظره - رؤیاهای پیشگویانه. ولی با توجه به زمان این جریان که مربوط به اواخر دوره صفوی است در این کتاب مورد بررسی واقع نشده است.

نکته‌ای که نویسنده بیان می‌کند این است که تا قبل از دوره شاه عباس، تاریخ‌نگاری‌ها به صورت عمومی نوشته می‌شد و تاریخ صفویان طی یک

و ویژگی‌های این پژوهش اشاره کرده و اینکه در هر فصل چه نکات و موضوعاتی را مورد بررسی و تحلیل خواهد داد، پرداخته است.

نامگذاری این اثر با عنوان «تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی» به قول خود نویسنده، به این دلیل بود که هنگامی که شاه عباس یکم روی کار آمد، از حکومت صفویان نزدیک به هشتاد و پنج سال گذشته بود و با وجود تهدیدات داخلی و خارجی این سلسله تثبیت شده و مشروعیت یافته بود. در عصر شاه اسماعیل یکم تعداد اندکی متون تاریخی تألیف شد، اما در دوران شاه عباس یکم متون تاریخی فراوانی به نگارش درآمد که مؤلفان آن‌ها افرادی با خاستگاه‌های متفاوت بودند. پرشمار بودن منابع تاریخی تألیف شده در عصر شاه عباس امکان بررسی تطبیقی در این زمینه را فراهم می‌آورد.^۳ در دوره شاه عباس سنت تاریخ‌نویسی صفوی به گونه‌ای جدی تثبیت شده بود.

نویسنده در پی این بوده که بداند اسکندر بیگ مورخ دربار شاه عباس یکم در زمینه تاریخ‌نگاری صفوی چه جایگاهی دارد؟

فصل دوم شامل معرفی مهمترین متون اولیه صفوی که مورخان عهد شاه عباس در کتاب‌هایشان از آن‌ها بهره برده‌اند، است و نیز مهمترین متون تاریخی عهد شاه عباس که کانون اصلی توجه نویسنده در این پژوهش هستند. در این فصل تعدادی از وقایع‌نگاری‌های فراوانی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند، معرفی شده‌اند. افزون بر آن متونی که در عهد شاه عباس تألیف شده‌اند و همچنین وقایع‌نگاری‌هایی که مورد استفاده مورخان عصر او بوده‌اند، معرفی شده‌اند. تأکید نویسنده در بررسی خویش بر وقایع‌نگاری‌های درباری یا مرتبط با دربار که به زبان فارسی تألیف شده‌اند، است. زیرا این دسته از منابع بخشی از یک سبک تاریخ‌نویسی هستند که ارتباطی درونی با هم دارند.

تقسیم بندی وقایع‌نگاری‌های عصر صفوی از نظر مولف بدین صورت است:

الگوهای پیش از صفویان:

۱- صفوه‌الصفاء یا تذکره شیخ صفی‌الدین اردبیلی اثر توکل بن اسماعیل اردبیلی مشهور به ابن بزاز که آن را در سال ۷۵۹ به پایان رسانیده است. ۲- روضه‌الصفاء اثر چندین جلدی محمد بن خاوند شاه بن محمود، مشهور به میرخواند که جزء تواریخ عمومی محسوب می‌شود.

الگوهای صفوی:

الف - وقایع‌نگاری‌های عصر شاه اسماعیل اول (سنت هرات): فتوحات شاهی از صدرالدین سلطان ابراهیم امینی هروی (۸۸۲-۹۴۱). ۲- حبیب‌السیر (تاریخ عمومی) اثر غیاث‌الدین خواندمیر که گزارش وقایع تا سال ۹۳۰ است.

ب: وقایع‌نگاری‌های عصر شاه تهماسب (دربار قزوین): ۱- لب‌التواریخ از یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی که در سال ۹۴۸ نگاشته شده است. ۲- ذیل حبیب‌السیر اثر امیر محمود فرزند خواندمیر که آن را در سال ۹۵۷ در هرات تألیف کرده است. ۳- نسخ جهان‌آرا تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی که آن را به سال ۹۷۱ و در روزگار سلطنت شاه تهماسب نگاشته

خویش اطلاعاتی می‌افزاید و در مواردی دیگر پاره‌ای از واژه‌ها و عبارات را تغییر می‌دهد. سابقه‌ی گرده‌برداری در زبان فارسی به عهد غزنویان برمی‌گردد.

در وقایع‌نگاری‌های عهد شاه عباس یکم از مجموع شش اثر، چهار مورخ این دوره، دیباچه‌ی آثار خویش را بر روایتی قدیم مبتنی کرده‌اند که نشان می‌دهد این رویه، مورد علاقه‌ی جدی مورخان بوده است.

عناصر قراردادی موجود در دیباچه‌های متون صفوی در سه مورد قابل شناسایی هستند: ۱- یک مقدمه‌ی مذهبی ۲- اطلاعاتی درباره نویسنده ۳- اطلاعاتی درباره‌ی خود اثر.^۷ نویسنده با بررسی دقیق و مقایسه‌ی دیباچه‌های عصر صفوی تا زمان شاه عباس یکم به این نتیجه رسیده است که الگوی بسیاری از وقایع‌نگاران این دوره برای تألیف دیباچه‌ی آثارشان، حبیب السیر تألیف خواندمیر بود. نظر او بر این است که تفوق حبیب السیر به عنوان یک الگوی تاریخی، نشان می‌دهد که بخشی از تاریخ‌نویسی صفوی در عهد شاه عباس یکم، ادامه‌ی سنت قدیمی‌تر تاریخ‌نویسی دوره‌ی تیموری بود.^۸

در این راستا، روضه‌الصفاء را به عنوان مبانی سنت صفوی نامگذاری کرده و آن را به مثابه‌ی الگویی دانسته است که دیباچه‌ی حبیب السیر از روی روضه‌الصفاء تنظیم شده است. چرا که خواندمیر با انتخاب آگاهانه‌ی روضه‌الصفاء به عنوان اساس تألیف خویش، ناخواسته زمینه‌ی یکی از عمومی‌ترین عناصر دیباچه‌های عصر صفوی را فراهم کرده است؛ زمینه‌ای که طی آن مورخ به روزگار جوانی و تربیت خویش اشاره می‌کند.^۹ ذکر خلاصه‌ای از زندگی‌نامه توسط مورخان در دیباچه‌های آثار خویش برگرفته از حبیب السیر خواندمیر بوده است.

جلد نهایی به آن ضمیمه می‌شد؛ چرا که در دوره پادشاهان نخستین صفوی با توجه به سرآغاز شکل‌گیری دولت صفوی، امکان تألیف تاریخ سلسله‌ای را دشوار می‌ساخت. اما هنگامی که شاه عباس یکم به سلطنت رسید، سلسله صفوی به طور کامل استقرار یافته بود و مورخان نیازی نداشتند که تاریخ اسلام یا سلسله‌های قبلی را در گزارش خویش ارائه کنند.^۵

نکته‌ی دیگری که از نظر شعله کوبین، تاریخ‌نویسی دوره شاه عباس را نسبت به دوره قبلی متمایز می‌سازد این است که در دوره پیش از دوران جدید، توجه اصلی مورخان حفظ و انتقال دانش تا حد امکان بود که بدون هیچ گونه تجدید نظری در آن، این کار انجام می‌شد. اما در عصر شاه عباس یکم چندان نیازی نبود که اطلاعاتی حفظ و ارائه شود که به سادگی در شمار زیادی از تاریخ‌های عمومی تألیف شده در عهد شاه تهماسب در دسترس بود. بنابراین مورخان مجال زیادی داشتند تا توجه خویش را به طور کامل بر رویدادهای سلسله صفوی متمرکز کنند.^۶

بخش دوم با عنوان گرده‌برداری در تاریخ‌نویسی صفوی «مکتب و مشروعیت» است. تأکید نویسنده در این بخش بر موضوع دیباچه است. دیباچه همان مقدمه و معرفی آغازین یک تاریخ‌نگاری است که این دیباچه‌ها از حیث سبک، زبان، نکات مورد تأکید و حجم با هم تفاوت دارند، اما از لحاظ ساختار و مضمون شبیه هم هستند. وی با اهمیت دادن بر دیباچه‌ی منابع دو مشخصه‌ی مربوط به آن‌ها را آشکار می‌کند که نخستین مورد شامل مسائلی مربوط به «گرده‌برداری» است. گرده‌برداری به شیوه‌ای اشاره دارد که در آن وقایع‌نگار، یک یا چند متن پیش از خود را به عنوان الگویی برمی‌گزیند و روایت خویش را بر آن مبتنی می‌کند. گاهی وقایع‌نگار متنی قدیم‌تر را کلمه به کلمه بازنویسی می‌کند و گاهی به متن الگوی



مسجد شیخ لطف‌الله - اصفهان - دوره‌ی صفوی

در دوران شاه عباس یکم متون تاریخی فراوانی به نگارش درآمد که مؤلفان آن‌ها افرادی با خاستگاه‌های متفاوت بودند. پرشمار بودن منابع تاریخی تألیف شده در عصر شاه عباس امکان بررسی تطبیقی در این زمینه را فراهم می‌آورد

تاریخ‌نویسی صفوی

به ارجاعات متعدد آنان به دوره‌ی تیموری نشان دهنده‌ی تلاشی دیگر برای جبران خلأ ناشی از درهم شکستن قزلباشان با توسعه‌ی دورکن دیگر مشروعیت بود که یکی از آنان ادعای سیادت از سوی صفویان بود. فتوحات همایونی اثر سیاقی نظام، نمونه‌ی ایجاد مشروعیت از طریق ابجد است. از دیباچه‌ی وی برمی‌آید که او پیایی از خواندمیر تقلید می‌کند. او با آوردن یک قسمت جدید و غیرمتعارف با عنوان «کرامات» در کتابش می‌کوشد تا مشروعیت فرمانروایی شاه عباس را تبلیغ کند. وی برای تحقق این قصد از حساب ابجد استفاده کرده است. حساب ابجد، نظام کهن تعیین ارزش اعداد با استفاده از حروف است که با استفاده از توالی حروف در زبان‌های سامی محاسبه می‌شود.^{۱۲} عدد مورد نظر مورخ، عدد ۱۲ است که علاوه بر ذکر مواردی، تداعی کننده مضمون تشیع اثنی عشری نیز هست.^{۱۳} کوشش سیاقی نظام در این رمز برای ایجاد ارتباطی نزدیک میان شاه عباس و تیمور و معرفی پادشاه صفوی به مثابه‌ی شخصیتی که همانند تیمور مدعی نوعی از ارشاد الهی بود، اهمیتی اساسی دارد. منبع دیگر که مورد بررسی واقع شده، تاریخ قزلباشان از مؤلفی گمنام است که در فاصله سالهای ۱۰۱۳-۱۰۰۷ نوشته شده است. این سال‌ها همان دورانی بود که شاه عباس طی آن قدرت قزلباشان را سرکوب کرده و با ایجاد هسته‌ی غلامان که می‌باید تنها به شاه وفادار باشند، قدرت خویش را مستحکم کرده بود. بخش مقدماتی که وی می‌گوید قزلباشان به «تاج و هاج شاهی سرافرازند» منعکس کننده‌ی رویه‌ای از جنگ قدرت میان قزلباشان و شاه عباس در آغاز سلطنت اوست. به این ترتیب، نویسنده‌ی کتاب به این نتیجه می‌رسد که مورخ، تاریخ قزلباشان را برای شاه عباس یا حتی برای هیچ یک از دیگر اعضای سلطنتی صفویه تألیف نکرده است.^{۱۴} از نظر شعله‌ی کویین، نقاوه‌الآثار نطنزی، تألیفی تقلیدی است که تنها بر الگوی حبیب السیر مبتنی شده است. خواندمیر در گزارش خویش بر مطالعه تاریخ و گذشته و فن انشاء تأکید می‌کند. اما نطنزی با بیان اینکه او قصص و حکایات و احادیث را مطالعه می‌کرده و شعر می‌سروده، کانون تأکید را تاندازه‌ای تغییر می‌دهد. به نظر نویسنده، نطنزی با ذکر مطلبی در پایان مقدمه قصد داشته به دو مطلب اشاره کند که هیچ یک از مورخان بدان نپرداخته‌اند و نشان می‌دهد پایان مقدمه‌ی هر کتاب فرصتی برای طرح دیدگاه‌های متنوع بوده است.^{۱۵} تاریخ عباسی اثر یردی نیز، اثر دیگری است که در بوته‌ی نقد و بررسی

نویسنده‌ی کتاب با بررسی دیباچه‌های وقایع‌نگاری‌های دوره صفوی تا پایان دوره شاه عباس یکم، تأثیر سبک دیباچه‌نویسی خواندمیر را دیرپا و در عهد شاه عباس یکم بسیار شدید دانسته است. او بر این اعتقاد است که در عهد شاه تهماسب یکم متون متعددی نوشته شدند، اما بیشتر آن‌ها دیباچه‌ای که به تقلید از حبیب السیر نوشته شده باشد، ندارند. یا در صورت وجود عناصری قراردادی شبیه به حبیب السیر هستند. اما وقایع‌نگاران عصر شاه عباس به گذشته‌ای دورتر توجه کردند و الگوهای خویش را از آن دوره برگزیدند و بیشتر آنان از سبک حبیب السیر تقلید کرده‌اند. انتخاب حبیب السیر به عنوان الگویی برای تألیف، حکایت از آن دارد که این متن در عهد شاه عباس بسیار مورد توجه بوده است.^{۱۶} هر منبعی در این زمینه، نکته‌ای جدید را در عرصه‌ی تاریخ‌نویسی نشان می‌دهد. اثری مانند خلاصه‌التواریخ از قاضی احمد که متن دیباچه‌ی آن مانند حبیب السیر آغاز می‌شود، پیوندهای دولت صفوی را به تیموریان نشان می‌دهد. دلیل نویسنده این است که با اینکه نیاکان قاضی احمد قمی بوده و خود وی نیز در آن شهر به دنیا آمد، ولی قاضی احمد تاریخ‌نویسی خویش را بر مبنای سنت تاریخ‌نویسی مکتب هرات نگاهاشت.^{۱۷} چرا که پدرش در دستگاه سام میرزا (برادر شاه تهماسب) در هرات محرر بود. مورخ از کتاب مطلع السعدین اثر عبدالرزاق سمرقندی (در دوره تیموری نوشته شده است) با احترام یاد کرده و تمایل خویش را برای نگارش ادامه‌ی رویدادهای متن اثر مذکور یعنی از جایی که عبدالرزاق سمرقندی گزارش خویش را به پایان رسانده، نشان داده است. تأکید قاضی احمد بر مطلع السعدین به عنوان الگوی تاریخ‌نویسی و ادامه‌ی رویه‌ی آن، بیانگر وجود پیش‌زمینه‌ای ذهنی یا دست کم گرایش به تاریخ مغول و تیموری است. با در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی‌ای که او در آن کتابش را تألیف کرد، درمی‌یابیم که در آن زمان، شاه عباس تازه ظهور کرده اما موقعیت مستحکمی نداشت؛ زیرا با اعدام شماری از امیران قزلباش یکی از ارکان حمایت سنتی سلسله‌ی صفوی رو به تحلیل رفت که ایجاد سپاه ثابت غلامان و شاهسون‌ها آغاز گردید. با این همه تلاش‌هایی دیگر در زمینه کسب و افزایش مشروعیت در همین دوره همچون جعل پیوندهایی با خاندان‌های مغولی و تیموری بود که به اهداف تاریخ‌نویسی قاضی احمد پی می‌بریم. نکته دیگر، ایجاد مشروعیت از طریق شجره‌نامه بود که پیش از تألیف خلاصه‌التاریخ، عنصری از قواعد تاریخ‌نویسی این عهد نبود. دلایل مربوط

هرات از جمله شهرهایی بود که پس از سقوط تیموریان و یورش‌های بعدی ازبکان و صفویان، همچنان کانون حمایت از مورخان و تاریخ‌نویسی باقی ماند

متون تاریخی عهد صفوی، بخش مهمی از متن تاریخی را شکل می‌دهند. به جای کنار گذاشتن دیباچه به عنوان قطعاتی که فقط ارزش ادبی زیادی دارند، و در نظر گرفتن آن‌ها به مثابه‌ی منبعی برای استخراج اطلاعات مربوط به نویسنده می‌توان با مطالعه‌ی آن‌ها از دیدگاهی تاریخ‌نویسانه در پرتو الگوهایی که با آن‌ها منطبق اند و نیز با قرار دادن آن‌ها در زمینه تاریخی مناسب، استفاده بیشتری از منابع برد.

فصل چهارم این کتاب مربوط به تاریخ‌نویسی خاستگاه صفویان است. این فصل به این موضوع می‌پردازد که چگونه روایات مربوط به خاستگاه صفویان در طی زمان تغییر یافت. سر و کار مؤلف در فصل مذکور، بررسی متون (نه دیباچه) تاریخ‌نگاری مربوطه راجع به خاستگاه صفویان است. از نظر وی سه نسل از مورخان صفوی تا زمان شاه عباس و در دوره‌ی سلطنت او، تاریخ بنیانگذاران دولت صفوی را بازنویسی کردند که این امر نشان دهنده‌ی این است که صفویان توجهی ویژه به پیشینه‌ی خود داشتند و می‌خواستند وقایع این دوره را از راه‌هایی خاص و برای هدفی ویژه عرضه کنند. نخستین نسل این مورخان شامل وقایع‌نگاران عهد شاه اسماعیل یعنی ابراهیم امینی و خواندمیر بودند که حکایاتی را درباره‌ی خاندان شیخ صفی در اثر خویش گنج‌نویسند. نمایندگان نسل دوم، امیر محمود و قاضی غفاری بودند که خاستگاه صفویان را بازنویسی کرده‌اند. از نسل سوم مورخان، دو مورخ یعنی قاضی احمد و اسکندریبگ منشی در تواریخ خود که مربوط به دوره‌ی شاه عباس بود، خاستگاه‌های صفویان را روایت کرده‌اند. این دو پیش از آنکه بر تشیع اثنی عشری بنیانگذاران طریقت صفوی تأکید کنند بر ایجاد ارتباط میان سلسله‌ی صفوی و تیموری تأکید داشتند.^{۱۸}

تلاش نویسنده کتاب در این فصل، بررسی روند بازنویسی تاریخی با تمرکز بر گزارشی مربوط به سه شیخ اولیه یعنی صفی الدین، صدرالدین و خواجه علی و با تکیه بر متون دوره شاه عباس است. وی در این راستا به رؤیاهای شیخ صفی الدین اشاره کرده که چگونه مورخان عهد مذکور از این رؤیاها در آثار خویش بهره‌برداری کرده و آن‌ها را طبق شرایط زمانی تغییر داده و بازنویسی کردند. وی به این نتیجه می‌رسد که هدف آنان از این کار این بود تا نشان دهند که صفویان هم سید و علوی بوده‌اند و هم همراه با مردانشان بر شعائر اثنی عشریه عمل می‌کرده‌اند.

نسل دوم مورخان صفوی بیشتر علاقه‌مند بودند اعمال بنیانگذاران طریقت صفوی را بازنویسی کنند تا نشان دهند که آنان مطابق شاعران

قرار گرفته است. یزدی به جای تألیف دیباچه‌ای متعارف با تشریح پدیده‌های نجومی در مقدمه‌اش، به طور تلویحی به منزلت و موقعیت خویش در دربار اشاره می‌کند. او برای افزایش مشروعیت شاه عباس همچون صاحب فتوحات همایونی، از تخصص خویش در نجوم بهره می‌برد.^{۱۶} یزدی در به انجام رسانیدن تعهدات خویش در زمینه‌ی تألیف و نگارش به عنوان یک منجم به ناچار مجبور به مرتبط ساختن آن‌ها با طالع‌بینی و حفظ گزارش‌هایش بود.

تاریخ عباسی از جانب مؤلف کتاب، نمونه‌ای نوآوری نسبی عنوان شده است. از نظر وی دیباچه‌ی اسکندر بیگ تقلیدی نیست، اما بسیاری از عناصر متعارف دیباچه‌ها را دربردارد. او بر این عقیده است که اسکندریبگ از سیاق دست برداشت و به انشاء روی آورد چرا که دریافته بود وظیفه و قریحه‌ی واقعی او نه در علم سیاق، بلکه در امر انشاء است. مورخ دیدگاه خویش را درباره‌ی ارزش تاریخ که انعکاسی از مباحث مربوط به فلسفه‌ی تاریخ در متون متقدم بود، بیان کرده است.^{۱۷}

اسکندر بیگ به تفصیل درباره‌ی روش تحقیق تاریخی خویش سخن می‌گوید تا شاید جلو خرده‌گیری از کاستی ادبی آن را بگیرد. (او فاقد تربیت ادبی بود). جنبه‌ی منحصر به فرد آن توضیحاتی است که اسکندریبگ درباره‌ی روش تألیف کتاب خویش عرضه کرده است.

کوبین می‌خواهد بگوید با تأمل در دیباچه می‌توانیم به سادگی دریابیم مورخان خود به انگیزه‌ی تاریخ‌نویسی خویش اشاره کرده و دیدگاه‌های خود را عرضه کرده‌اند. وی نوع و چگونگی تألیف دیباچه را به اوضاع سیاسی مربوط ساخته و با ارائه نظرهایش در مورد دیباچه، موجب راهگشایی جدیدی در نقد تاریخ‌نگاری عهد صفویه شده است.

او به این نتیجه می‌رسد که حرفه‌ی خاص مورخان دربار صفوی بر آثار تاریخی‌شان تأثیر گذاشته است. دیباچه‌ها یا از سنت تاریخ‌نویسی متفاوتی پیروی می‌کردند یا خود سبکی خاص داشتند. نیز چنین دیباچه‌ی منعکس‌کننده‌ی خاستگاه مؤلفانشان بود. مورخان با ایجاد تغییراتی در الگوهای پیشین، شرایط شخصی خود و اندیشه‌ی متحول مذهبی و سیاسی سلسله‌ای را منعکس می‌کردند. وی اسکندر بیگ و اثر او را پدیده‌ای خاص دانسته است که که سبک نوشته او تقلیدی نیست و روش تحقیق، خاص کتاب او و نتیجه‌ی نوآوری خودش در این زمینه است.

نتیجه‌ی نهایی مؤلف در این بخش از کتاب این است که دیباچه‌ی

جریان دوم تاریخ‌نویسی بعد از روی کار آمدن شاه تهماسب، توسط منجمان درباری صفوی شکل گرفت. بسیاری از مورخان مربوط به این جریان مثل قاضی احمد و نطنزی، قزوینی یا قزوین نشین بودند

تاریخ‌نویسی صفوی

مورخان می‌شود و بر فضای سیاسی دوره‌ی تألیف کتاب پرتوی می‌اندازد. افزون بر آن اطلاعات بیشتری درباره‌ی ماهیت تاریخ‌نویسی معاصر این رویداد به دست می‌آید.^{۳۲}

در این فصل نشان داده شده که این مورخان به هنگام روایت رویدادهای معاصر خویش بر منابعی متفاوت تکیه داشتند و از روشی دیگری برای تألیف کتاب خویش استفاده کردند. اما با وجود تفاوت در روش، شاهد استمرار اندیشه، عقاید و گرایش‌هایی هستیم که در دیباچه و گزارشی مربوط به خاستگاه‌های سلسله‌ی صفوی بیان شده بود. این جملات نویسنده کتاب است که در سرآغاز فصل مذکور عرضه شده است.^{۳۳} نویسنده، ماجرای یعقوب خان را در سه مرحله در تک تک منابعی که روایت شده مورد بررسی قرار داده است. شاید آنچنان که وی برای موضوع مذکور اهمیت قائل شده و آن را بسیار برجسته نشان داده، اهمیت آن جریان به این شدت نیز نباشد؛ ولی در هر حال راهگشای نوع جدیدی از تحلیل در عرصه‌ی نقد متون است. این سه مرحله مربوط به گناهان اساسی یعقوب خان و ورود او به قلعه‌ی استخر - خروج یعقوب خان از قلعه - دیدار با شاه عباس و اعدام یعقوب خان است که در بطن منابع خلاصه‌التواریخ، نقاوه‌الآثار، تاریخ قزلباشان، تاریخ عباسی و عالم آرای عباسی مورد بررسی تطبیقی واقع شده است. نظر نویسنده این است که هر کدام از صاحبان این تواریخ از دیدگاه و جایگاه سیاسی - اجتماعی خویش بدان نگرسته و آن را در تواریخ خویش بازسازی کرده‌اند. از نگاهی دیگر، این رویداد منعکس‌کننده‌ی دیدگاه‌های مورخان و مقام و موقعیت آنان است. به عنوان نمونه: قاضی احمد از جایگاهش به عنوان عضوی از اعضای اشراف ایرانی شیعی مذهب قم، که باعث توجه خاص وی بر جنبه‌ی پیوند میان صفویان و تیموریان از منظر هنر شد و از دید او یعقوب خان به سبب ویران کردن ساختمانی تیموری در شیراز مجازات شد.^{۳۴} یا اسکندربیک حساسیت شورش یعقوب خان را ناچیز و بی‌اهمیت جلوه داده است؛ چرا که وی، زمانی تاریخش را نوشت که شاه عباس در موقعیت بهتری بوده و قدرتش روبه‌تزیاید بود. مورخ خیانت ملازمان یعقوب به او را باعث مرگ وی دانسته است. او در این مرحله پادشاهی را تصویر کرده است که قادر بود مشکلاتش را با آسودگی تمام برطرف کند.^{۳۵} مؤلف تاریخ قزلباشان خطاهای یعقوب خان را نادیده گرفته است. همین رویه مؤید این موضوع است که او در واقع خود از گروه قزلباشان جامعه‌ی صفوی بود.

شیعی عمل می‌کرده‌اند. قاضی احمد صاحب خلاصه‌التواریخ این مفهوم را که صفویان متقدم شیعه‌ی اثنی عشری بودند، ابدی می‌کند. نویسنده، اسکندربیک را جدای از این می‌داند که او زنجیره‌ی تاریخ‌نگارانه‌ی حبیب السیر، ذیل حبیب السیر و خلاصه‌التواریخ را نادیده انگاشته و در عوض از فتوحات شاهی امینی رونویسی می‌کند.^{۳۶}

بررسی مسأله ارتباط شیوخ صفوی با تیمور در متون مذکور صفوی نیز از جمله موارد بحث و تحلیل در این کتاب است. مورخان عهد صفوی با ذکر ملاقات تیمور با شیخ صدرالدین یا خواجه علی در صدد ایجاد پیوند میان تیموریان و صفویان بودند. ملاقاتی که منابع عصر تیموری اشاره‌ای بدان نکرده‌اند. این داستان فقط در گذر زمان در متون تاریخی اهمیت پیدا کرد و از جانب دیگر وجهه‌ی تیمور نیز در عهد صفویه به مرور زمان افزایش یافت. حتی خود اسکندر بیگ نیز با بیان ملاقات تیمور و اینکه او مرید شیخ صفوی شد، بر وجهه و شأن نخستین اعضای خاندان صفوی تأکید دارد.^{۳۷} نتایج دریافتی کوبین از این بررسی این است که مورخان صفوی بیش از آنکه در صدد حفظ روایتی تغییر نیافته و ایستا باشند، پیشینه‌ی خاندان صفوی را بنا بر نیازهای مشروعیت بخش عصر خویش بازسازی می‌کردند. بدون تشخیص اینکه الگوی مورد استفاده‌ی یک مورخ چه بود و او چگونه آن‌گور را تغییر داد، درک ماهیت این گرایش ناممکن است.

تأکید بر مشروعیت تیموری نیز به این دلایل بود که شاه عباس پس از اضمحلال قزلباشان نمی‌توانست حق فرمانروایی خویش را بر نقش خویش به عنوان مراد طریقت صفوی مبتنی کند. همچنین با طبقه‌ی علمای بانفوذ مواجه بود و بنابراین مجبور بود بر یکی دیگر از مبانی مشروعیت خویش یعنی حکومت به نیابت امام غایب تأکید نکند؛ آنچه باقی ماند تیمور بود، جهانگشایی مسلمان که مانند شاه عباس بر ایران سلطه یافت.^{۳۸}

فصل پنجم به موضوع شاه عباس و یعقوب خان ذوالقدر اختصاص دارد. رویدادی که در این فصل تجزیه و تحلیل می‌شود، کنار زده شدن امیر قزلباش، یعقوب خان ذوالقدر حاکم فارس از قدرت و در پی آن قتل اوست. انتخاب این رویداد جهت بررسی به قول خود نویسنده کتاب، به خاطر این بود که مورخان عهد صفوی خود بر این واقعه تأکید داشتند و دوم اینکه این واقعه نمادی از تغییر روند سیاسی سلسله‌ی صفوی و نقطه‌ی عطفی در دوران سلطنت شاه عباس اول بود. کوبین بر این عقیده هست که مقایسه‌ی تاریخ‌نگارانه‌ی این موضوع سبب روشن شدن دیدگاه‌های سیاسی و مذهبی

از سوی دیگر، به قول کویین، استمرار سنت تاریخ‌نویسی صفوی در متون تاریخی افشاری دیده می‌شود. میراث تاریخ‌نویسی صفوی پس از سقوط صفویان استمرار یافت و حیثیت فرمانروایان صفوی بر تفکر مشروعیت بخش نادرشاه تأثیر گذاشت. همانگونه که تاریخ‌نویسی تیموری بر متون صفوی تأثیر گذاشت، متون تاریخی صفوی نیز تاریخ‌نویسی افشاری را شکل دادند و ترکیب جدید تاریخ‌نگارانهای از این میان حاصل شد.^{۲۷}

فصل هفتم اختصاص به نتیجه‌ی نهایی کتاب دارد که در سه صفحه ارائه شده است. شعله کویین، کتاب خویش را با طرح پرسشی در این راستا خاتمه داده و آن را بر عهده پژوهشگران آینده گذاشته است: میراث تاریخ‌نویسانه‌ی صفوی تا کی ادامه یافت و چگونه در سده‌ی نوزدهم و بیستم میلادی تحول پیدا کرد؟ یادآوری شود آقای دکتر منصور صفت گل در مقدمه‌ی کتاب اشاره کرده‌اند که پژوهشی راجع به تاریخ‌نویسی روزگار صفویان از دوران شاه عباس یکم تا برآمدن افشاریان در دست نگارش و تألیف دارند. ترجمه‌ی کتاب نیز توسط دکتر صفت گل، از کیفیت نسبتاً خوبی برخوردار است.

از دیگر قسمت‌های کتاب، دو پیوست، پی‌نوشت (که صفحات بسیاری را به خود اختصاص داده و در جای خود سودمند است)، کتابشناسی و نمایه/اعلام است.



پی‌نوشت:

1- Sholeh A. Quinn
2- John E. Woods

بدین ترتیب مورخان در روایت ماجرای یعقوب خان، رویه‌ی اظهار علایق و دل‌بستگی خویش را که ناشی از موقعیت آنان در جامعه‌ی صفوی بود، ادامه دادند.

فصل ششم راجع به «میراث تاریخ‌نویسی صفوی» است. نویسنده در این فصل این موضوع را بررسی کرده است که چگونه میراث تاریخ‌نویسی تیموری که توسط مورخان عهد صفوی توسعه یافت، در عهد حکومت مغولان هند تغییر بیشتری پیدا کرد. او با تجزیه و تحلیل قسمتی خاصی از متون تاریخی صفویان و مغولان هند، در تلاش بوده است که دریابد مورخان که در قلمرو سلسله‌های متفاوت بودند، چگونه سنت تاریخ‌نویسی اولیه‌ی سلسله‌ی همسایه را تغییر و گسترش دادند و با آنان تعامل کردند. وی با بررسی نمونه‌ی متون تاریخی هندی نشان داده که این متون نیز بسیاری از عناصر قراردادی دیباچه‌ی متون صفوی را شامل می‌شوند. نتایج بررسی‌های وی نشان می‌دهد که مورخان هندی نیز چون محمد قندهاری صاحب تاریخ اکبری (۹۸۸ق.) و ابوالفضل مؤلف اکبرنامه (۱۰۰۴ق.) همانند همتایان صفوی خود یک «رویداد اصلی» را در دیباچه‌ی خویش می‌گنجانند. آنان نیز جنبه‌هایی از سنت تاریخ‌نویسی تیموری را به ارث بردند و همچون مورخان صفوی در متون تاریخی خویش، روایت رؤیا را داشتند. این روایات از نظر انگیزه و موضوعات، هم با نمونه صفوی و هم با نمونه تیموری همانند بودند. مورخان هند به ویژه بر رؤیاهای همایون (۹۳۷-۹۴۷ق.) فرزند بابر تأکید داشتند.^{۲۸}

- ۳- همان، ص ۷.
- ۴- همان، ص ۲۷.
- ۵- همان، ص ۳۳.
- ۶- همان، ص ۳۴.
- ۷- همان، ص ۳۹.
- ۸- همان، ص ۴۰.
- ۹- همان، ص ۴۳.
- ۱۰- همان، ص ۴۶.
- ۱۱- همان، ص ۴۸.
- ۱۲- همان، ص ۵۲.
- ۱۳- رک: همان، صص ۵۴، ۵۵.
- ۱۴- همان، ص ۵۸.
- ۱۵- همان، ص ۶۱.
- ۱۶- همان، ص ۶۲.
- ۱۷- همان، ص ۶۳.
- ۱۸- همان، صص ۷۱، ۷۲.
- ۱۹- همان، ص ۹۰.
- ۲۰- همان، ص ۱۰۰.
- ۲۱- همان، ص ۱۰۲.
- ۲۲- همان، ص ۱۰۶.
- ۲۳- همان، ص ۱۰۵.
- ۲۴- همان، صص ۱۱۰-۱۱۲.
- ۲۵- همان، ص ۱۲۵.
- ۲۶- همان، صص ۱۵۰، ۱۴۹.
- ۲۷- همان، صص ۱۵۴-۱۵۷.